

نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

دوره جدید، شماره ۲۱ (پیاپی ۱۸) بهار ۸۶

عنصر «شخصیت» در مقامات حریری و حمیدی*^۱

(علمی - پژوهشی)

دکتر حسن دادخواه

استادیار دانشگاه شهید چمران اهواز

لیلا جمشیدی

کارشناس ارشد زبان و ادب عربی

چکیده

مقامات حریری و حمیدی به عنوان دو اثر منثور، جزء آثار داستانی کهن در ادب عربی و فارسی به شمار می آیند. این دو مجموعه داستانی از نظر داشتن عناصر داستان و پردازش نیکوی آنها از چنان قوت و مقبولیتی برخوردارند که می توانند با داستانهای کوتاه در عصر حاضر، برابری کنند. از جمله عناصر داستانی بلکه مهمترین آنها، عنصر «شخصیت» است که بویژه در مقامات حریری نقشی برجسته و جذاب دارد. مقایسه شیوه های شخصیت پردازی و تحلیل انواع شخصیتها در این دو مقامات، سبب می شود تا ضمن شناساندن ارزش ادبی این دو اثر، جنبه ای مهم از ارتباط میان زبان و ادب فارسی و عربی و پرباری آنها روشن شود.

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۸۵/۹/۱۴

^۱*تاریخ دریافت مقاله: ۸۴/۱۱/۲۶

واژگان کلیدی: مقامات، حریری، حمیدی، عنصر شخصیت.

مقدمه

از جمله شاهکارهای ادبی در ادب عربی، مقامات حریری است که به عنوان اثری ارزنده از زمان نگارش، یعنی قرن پنجم هجری تا کنون با استقبال گسترده ادیبان و ادب دوستان روبه رو شده است. حریری (۴۴۶-۵۱۶ هـ.ق) با آفرینش این اثر ادبی، ساختار مقامه نویسی را تداوم بخشید و با متکامل ساختن آن، مسیری مستقل و چشم‌اندازی گسترده را در افق دیدگان دیگران گشود.

قاضی حمید الدین بلخی (متوفای ۵۹۹ هـ.ق) نیز با گام نهادن در این عرصه، تنها مقامات فارسی به سبک مقامات عربی را در قرن ششم آفرید و راهی تازه را فراروی نویسندگان فارسی زبان قرار داد تا برغناهی گنجینه زبانی خویش بیفزایند. حریری و حمیدی با برگزیدن قالب داستان و بهره‌گیری از عناصر داستان نویسی، کوشیده‌اند تا رغبت خوانندگان را برای مطالعه اثر خود برانگیزند. از این رو مقامات، افزون بر سبک نگارش آن، که تحسین و شگفتی علاقه‌مندان ادبیات را برانگیخته است از جنبه داستانی نیز در بالاترین سطح داستان پردازی قرار دارد و در استفاده از برخی عناصر به شیوه‌های داستان نویسی جدید پهلو می‌زند.

مقامه و ادبیات داستانی (fiction)

واژه مقامه به فتح اول یا به ضم اول از ریشه « قام، یقوم، قوماً و قومۀ » (لسان العرب، ۱۳۵۷ هـ.ش) در اصل، واژه‌ای عربی است که پس از دگرگونیهای معنایی در قرن چهارم هجری برای گونه خاصی از نثر مصطلح شد.

مقامه به طور کلی یکی از انواع داستانهای کهن است که با نثر مصنوع آمیخته با شعر در مورد قهرمانی است که به صورت ناشناس در داستان ظاهر می شود و حوادثی به وجود می آورد و همین که در پایان داستان شناخته می شود، ناپدید می گردد تا اینکه در هیبتی دیگر در مقامه بعدی آشکار گردد (انواع ادبی، ص ۲۰۷) لذا مقامات را می توان مجموعه ای از داستانهای جداگانه دانست که دارای وحدت در موضوع است. از سویی دیگر، امروزه داستان در معنای خاص آن با ادبیات داستانی مترادف است. ادبیات داستانی بر آثار منثوری دلالت دارد که از ماهیت تخیل برخوردار باشد. غالباً به قصه، داستان کوتاه، رمان، رمانس و آثار وابسته به آن ادبیات داستانی می گویند (ادبیات داستانی، ص ۲۵).

با توجه به اهمیت عنصر « شخصیت » در میان سایر عناصر داستان (مانند پیرنگ، زاویه دید، صحنه، درونمایه، موضوع، گفت و گو، سبک) و نقش پایه ای آن در حوادث داستان به بررسی علت های اهمیت آن و مقایسه روش پردازش شخصیت در مقامات حریری و حمیدی می پردازیم.

شخصیت (character) داستانی و ویژگی های آن

مفهوم شخصیت در ادبیات داستانی، همچون دیگر اصطلاحات و نامهای موجود در هنر در گذر زمان دستخوش دگرگونی شده تا امروزه به سطحی پیچیده و پیشرفته ارتقا یافته است.

در تعاریفی که خواهد آمد، می توان به مفهوم و ویژگی های عنصر شخصیت پی برد. « شخصیت در اثر روایتی (داستان) یا نمایشی، فردی است که کیفیت روانی و

اخلاقی او در عمل او و آنچه می گوید و می کند، وجود داشته باشد) عناصر داستان ، ص ۸۴) «کارا کتر ، عبارت است از مجموعه غرایز و تمایلات و صفات و عادات فردی؛ یعنی مجموعه کیفیات مادی و معنوی و اخلاقی که حاصل عمل مشترک طبیعت اساسی و اختصاصات موروثی و طبیعت اکتسابی است و در اعمال و رفتار و گفتار و افکار فرد جلوه می کند و وی را از دیگر افراد متمایز می سازد(ابراهیم یونسی، ص ۲۶۵).

با توجه به این دو تعریف، می توان شخصیت را بخشی از ساختمان داخلی داستان به شمار آورد که ادبیات داستانی بی حضور آن، مفهوم پیدا نمی کند و نمی تواند قابل تصور باشد .

البته ضرورت دارد شخصیت داستانی با کلیت هنری داستان « متناسب » باشد. از همین روست که برخی ، «شخصیت» را کلید فهم هر داستان دانسته اند(عناصر داستان های علمی - تخیلی، ص ۶۰).

انواع شخصیت(براساس میزان نقش آنها) در مقامات

در مقامات حریری، نخستین مقامه با آشنایی دو شخصیت همه داستانها یعنی « ابوزید سروجی» به عنوان شخصیت اصلی یا شخصیت مرکزی و حارث ابن همام به عنوان راوی مقامه ها آغاز می شود.

حارث که به دلیل سختی روزگار مجبور به سفر شده است با پیرمردی (ابوزید) آشنا ، و شیفته گفتار دلنشین و زیبای وی می شود و هر بار او را در ظاهر و هیبتی متفاوت و در میان گروهی از مردم، مشغول فریب دادن آنان و به قصد دریافت

کمک مالی می‌یابد؛ ولی ابوزید بعد از دریافت کمک و پیش از اینکه حيله‌اش آشکار شود، متواری می‌گردد. ابوزید حيله‌گر و ریاکار بالاخره در آخرین مقامه به پیرمردی زاهد تغییر شخصیت می‌دهد که از گناهان گذشته‌اش دست شسته و توبه کرده است. حارث در پایان، ابوزید را در سلک صوفیان می‌بیند که حتی به درجه‌ای از کرامت نیز رسیده است.

براین اساس، می‌توان حارث بن همام (شخصیت راوی) را که شخصیت اصلی داستان، یعنی ابوزید سروجی به او اعتماد کرده و با او اسرار خود را در میان گذاشته، شخصیت همراز (contidant) بنامیم.

البته وی در برخی داستانهای مقامات حریری به صورت شخصیت اصلی ظاهر می‌شود و داستان با دو شخصیت اصلی ادامه می‌یابد.

برخی از شخصیت‌های موجود در مقامات حریری مانند همسر ابوزید، پسر او، قاضی، والی و حاضران در مجلس را که سبب می‌شوند تا شخصیت اصلی، بهتر و برجسته‌تر به ظهور رسد، می‌توان شخصیت‌های مقابل نامگذاری کرد.

در برخی از داستانهای حریری شخصیت‌های مخالف نیز دیده می‌شوند که به معنای خاص کلمه، نمود چندانی ندارند، بلکه همان شخصیت‌های فرعی هستند که گاه به عنوان شخصیت مخالف ظاهر می‌شوند و با شخصیت اصلی از در ستیزه در می‌آیند!

در مقامات حمیدی، بیشتر داستانها از دو شخصیت تشکیل شده است: یکی شخصیت اصلی است که در هر مقامه متغیر است و به صورتهای پیرمرد تکیده و فرزانه، ادیب، فقیه یا صوفی ظاهر می‌شود و در میان گروهی از مردم، سخنان نغزی می‌گوید و

در پایان مقامه، ناگهان مجلس را ترک می‌کند و به محل نامعلومی می‌رود. شخصیت دوم، که او را نیز می‌توان شخصیت اصلی یا شخصیت همراز دانست، راوی مقامه است که حمیدی نام وی را بیان نمی‌کند و از وی این گونه یاد می‌کند: حکایت کرد مرا دوستی که...

برخلاف موضوع داستانهای حریری که همگی بر پایه « کدیه » و « حیلہ گری » شخصیت اول می‌چرخد در مقامات حمیدی، شخصیت اول در نقش فقیه، صوفی و مانند آن ظاهر می‌شود و لذا موضوع داستانهای حمیدی پیرامون تعلیم و تربیت دور می‌زند. نکته دیگر اینکه دگرگونی شخصیت در مقامات حمیدی دیده نمی‌شود؛ حال اینکه در مقامات حریری به جز راوی و شخصیت اصلی در برخی داستانهای آن، شخصیت‌های فرعی نیز دیده می‌شود. در مجموع، کرانه (تعداد) شخصیتها در مقامات به دلیل کوتاه بودن داستانها محدود و کم است.

شخصیت پردازی (characterization) و شیوه‌های آن

شخصیت‌پردازی همان آفریدن تصاویری قابل قبول از افراد خیالی از سوی نویسنده است. این تصاویر از نظر ویژگیهای اخلاقی و روحی باید برای خواننده در محدوده ادبیات داستانی، واقعی جلوه کنند (همان، ص ۶۰). نویسندگان برای شخصیت پردازی در داستان از سه شیوه استفاده می‌کنند: الف: توصیف (Description) و تشریح مستقیم ویژگیهای شخصیت: این کار یا توسط راوی انجام می‌شود (مانند داستانهای مقامات) یا به وسیله یکی از اشخاص داستان صورت می‌پذیرد.

ب: نویسنده، گاهی اشخاص داستان را غیر مستقیم در ضمن عمل و گفتار شخصیتها معرفی می‌کند. این توصیف، که اصطلاحاً شیوه نمایشی (Dramatic) نام دارد، نسبت به روش مستقیم، واقع‌نمایی بیشتری دارد.

ج: نویسنده می‌تواند در مقام دانای کل و بی‌طرف، ذهنیات آگاه و نیمه آگاه اشخاص را به خوانندگان منتقل کند و خود هیچ تعبیر و تفسیری بر آن نیفزاید. در این روش، که توصیف قرینه‌ای نام دارد، شخصیت را با کلماتی که درباره او گفته می‌شود، می‌شناسیم.

مهمترین و کاربردی‌ترین شیوه برای معرفی شخصیتها، این است که نویسنده هر سه شیوه را با هم در آمیزد بویژه اگر داستان مورد نظر، داستان کوتاه باشد؛ زیرا محدودیت زمانی در این داستانها سبب می‌شود تا نویسنده نتواند تنها به یاری یکی از این شیوه‌ها، شخصیتهای داستان را معرفی کند.

نکته مهم در شخصیت پردازی، واقع‌نمایی (contextual) آن است؛ به این معنا که خواننده باید در پذیرش شخصیتها متقاعد شود (چگونه ادبیات داستانی را تحلیل کنیم، ص ۴۸). به همین دلیل لازم است که:

- ۱- شخصیتها در رفتارشان ثابت باشند؛ یعنی در یک موقعیت به یک روش رفتار کنند.
- ۲- در هر آنچه انجام می‌دهند، دارای انگیزه باشند و خواننده باید دلایل آنچه را شخصیتها انجام می‌دهند، بفهمند.
- ۳- شخصیتها موجه و واقعی باشند. (ادبیات داستانی، ساختار، صدا و معنی، ص ۴۶).

شخصیت پردازی در مقامات حریری

هنر شخصیت پردازی حریری، که به آفرینش رفتارها و کنشهای جذاب منجر شده است، می‌تواند بیانگر این نکته باشد که وی از جایگاه شخصیت، اهمیت و ویژگیهای آن و شیوه‌های پردازش شخصیت اطلاع داشته‌است. وی در داستانهای خود کوشیده است تا هر سه شیوه شخصیت پردازی را به کارگیرد. با وجود چنین کوششی از سوی حریری، وی به روال داستان نویسی قدیم از شیوه روایتی توصیفی به نسبت، بیشتر از دو شیوه دیگر استفاده کرده است.

حریری در بسیاری از موارد، آن چنان در توصیف رفتارها موفق بوده است که خواننده احساس می‌کند که در صحنه‌های داستان حضور دارد. برای نمونه به این توصیف نگاه کنید:

«فَضَحَكَ الْقَاضِي حَتَّى هَوَتْ دَنِينْتُهُ وَ ذَوَتْ سَكِينَتُهُ فَلَمَّا فَاءَ إِلَى الْوَقَارِ وَ عَقَبَ الْاِسْتِغْرَابَ بِالْاِسْتِغْفَارِ قَالَ: ...»^۱ (شرح مقامات حریری، ۱۹۹۸ م، ج ۱، ص ۳۶۵).

حریری در توصیفهای مستقیمی که به کار گرفته، آن چنان با دقت عمل کرده است که خواننده هرگز حضور وی را احساس نمی‌کند. سپردن این توصیفها به دست یکی از اشخاص داستان، خود نمایانگر تلاش وی در این زمینه بوده است. وصفها بسیار طبیعی است و با ایجازی که دارد، موجب می‌شود تا خواننده احساس خستگی و بیزارى نکند.

^۱ - ترجمه: قاضی چنان خندید که کلاه او از سرش افتاد و سکون وی برهم خورد؛ چون به خود آمد، استغفار کرد و گفت...»

وی گرچه به برجسته کردن ویژگیهای ظاهری شخصیت‌های فرعی توجهی ندارد با وجود این بخوبی از این شخصیتها در راستای هدف مورد نظر خویش بهره‌می‌گیرد. حریری قدرت تخیل خواننده را از نظر دور نداشته است. او بخوبی می‌داند که خواننده، قدرت تخیل دارد و باید به او اجازه دهد تا آن را به کار گیرد. او می‌داند که قسمتی از توصیف را باید به اشاره به خواننده منتقل کند؛ لذا گاه به اشاره‌هایی ظریف، تصویر مناسبی از شخصیت‌های داستان در برابر خواننده قرار می‌دهد و جزئیات آن را به تخیل او واگذار می‌کند.

اگر چه حریری در پردازش شخصیت‌های فرعی از شیوه توضیح مستقیم بیشتر استفاده کرده به اهمیت دو شیوه دیگر نیز بی‌توجه نبوده است. به نمونه‌هایی از هر سه شیوه توجه کنید:

الف: توصیف مستقیم: «فَرَأَفْتُ صَحْبًا قَدْ شَقَّوْا عَصَا الشَّقَاقِ وَ ارْتَضَعُوا أَفَاقِيقَ الْوِفَاقِ، حَتَّى لَاحُوا كَأَسْنَانِ الْمُشْطِ فِي الْإِسْتِوَاءِ وَ كَالنَّفْسِ الْوَاحِدَةِ فِي الْتِثَامِ الْأَهْوَاءِ» (همان، ج ۱، ص ۱۵۸).

ب: معرفی شخصیت قاضی از طریق گفت و گو هنگامی که با حاضران در مجلس می‌گوید: «قَدْ أَشْرَبَ حَسْبِي وَ نَبَّأَنِي حُدْسِي، أَنْهُمَا صَاحِبَا دَهَاءٍ لَا خَصْمَا ادْعَاءِ» که

^۱ - با دوستانی کاملاً متحد که شیر دوستی نوشیده و همچون دنده‌های شانه یکدست بودند و آرزویشان یکی بود، همنشین شدم.

^۲ - احساسم و گناهم مرا گفت که آن دو، آنگونه که نشان می‌دهند دشمن یکدیگر نیستند، بلکه در مسخره کردن دیگران متبحرند.

اشاره به تیزهوشی قاضی دارد یا پسر ابوزید که در طی گفت‌وگو، خود را این

چنین معرفی می‌کند:

«اسمی زید، منشیء فید و وردت هذه المدرة أمس مع أخوالی من بنی عبس^۱» (همان، ص ۲۰۸).

ج: توصیف شخصیت از طریق رفتار:

«فناشدناه أن یعود و أسیناله الوعود^۲» (همان، ج ۵، ص ۷۵) که نشانه شیفتگی آنها به شخصیت ابوزید است.

حریری در پردازش شخصیتها همه تلاش خود را صرف پردازش دو شخصیت راوی، یعنی حارث بن همام و شخصیت اصلی یعنی ابوزید سروجی کرده است؛ چه اینکه این دو تن نماینده دو طبقه و گروه اجتماعی هستند. نویسنده در خلق این دو شخصیت نگاهی دو سویه دارد. از سویی می‌خواهد سیر تحول و دگرگونی این دو شخصیت و جایگاهشان را در جامعه مورد توجه قرار دهد و از سویی دیگر به ابعاد اجتماعی و فرهنگی عصر عباسی پردازد.

وی در توصیف خصوصیات دو شخصیت راوی و ابوزید از سه شیوه یادشده استفاده کرده است. در این راستا سهم گفت‌وگو و رفتار به میزان زیادی با توصیف مستقیم برابری می‌کند. حریری در توصیف مستقیم ابوزید، شخصیت اصلی خود چنین می‌گوید:

^۱ - نامم زید و محل تولدم فید است. دیروز به همراه قبیله عبس به این شهر آمدم.

^۲ - وی را سوگند دادیم که بازگردد و به او وعده عطای فراوان دادیم.

«طَلَعَ شَيْخٌ فِي شَمَلَتَيْنِ، مَحْجُوبُ الْمُقْلَتَيْنِ وَقَدْ اعْتَصَدَ شِبْهَ الْمُخْلَاهِ وَاسْتَقَادَ الْعَجُوزَ كَالسَّعْلَاءِ، فَوَقَفَ وَقَفَهُ مُتَهَافِتٍ وَحَيًّا تَحِيَّةً خَافَتْ وَكَمَا فَرَّغَ مِنْ دُعَائِهِ، أَجَالَ خَمْسَةً فِي وَعَائِهِ...»^۱ (همان، ج اول، ص ۲۷۲) و یا از طریق گفت و گو، ابوزید خود را چنین معرفی می کند:

«عَسَانُ أَسْرَتِي الصَّمِيمَةُ	وسروجُ تُرْبَتِي الْقَدِيمَةُ
فَالْبَيْتُ مِثْلُ الشَّمْسِ إِشْدُ	رَاقِبًا وَمَنْزَلَةٌ جَسِيمُهُ
وَالرَّبِيعُ كَالْفَرْدُوسِ مَطْ	بِيءٌ وَمَنْزَرُهُ وَقِيمَةُ ^۲

(همان، ص ۲۵۹)

پس می توان چنین نتیجه گرفت که اگر چه حریری در شخصیت پردازی از شیوه روایتی و توصیفی، بسیار استفاده کرده است در راستای آفرینش کنشها بیشتر اوقات، اجازه می دهد تا شخصیت های داستانش شخصاً وارد صحنه شوند و با حوادث مختلف روبه رو گردند. این سبب شده است تا داستانهای حریری از شکل افسانه های کهن و شرح دادن حوادث به وسیله راوی، فاصله بگیرد و به داستانهای کوتاه امروزی نزدیک شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱- پیر مردی با دو تکه لباس ژنده بر تن و چشم فروهشته آمد در حالی که کیسه ای زیر بغل داشت و بیرزنی چون غول ماده را به دنبال خود می کشاند. سپس ایستاد و آرام سلام گفت و چون از دعا باز ایستاد دست در کیسه خود چرخاند.

۲- قبیله عسان، خاندان من و سروج محل تولدم است. خانواده ام بسان خورشید پر فروغ است و پر تعداد. منزل، همچون بهشت پاک و پر ارزش است.

شخصیت پردازی در مقامات حمیدی

قاضی حمیدالدین نیز برای معرفی شخصیت‌های داستانش از هر سه شیوه شخصیت پردازی بهره گرفته است؛ اما استفاده او از شیوه توصیفی بمراتب بیشتر از دو شیوه دیگر است. وظیفه توصیف شخصیتها در داستانهای وی همچون مقامات حریری بر عهده راوی است. اگر چه حمیدی با کمک گرفتن از امتیاز آشکار بودن در این شیوه می‌توانست از سویی شخصیت‌های خود را بخوبی معرفی کند و از سوی دیگر از اطناب و سنگینی نثر داستان بکاهد، علاقه نویسنده به لفظ پردازی موجب شده است تا نه تنها توصیفات او در مسیر معرفی شخصیتها هدایت نشود، بلکه بر سنگینی و اطناب نثر بیفزاید، بدون اینکه تصویر روشنی از شخصیتها را به نمایش گذارد یا حتی هویت آنان را آشکار سازد.

الف : شیوه مستقیم: حمیدی در مقامه « فی الریبع » شخصیت اصلی را چنین توصیف می‌کند: «پیری بر بالای منبر، طیلسانی بر سر، روی چون خورشید و موی سپید و لهجه‌ای شیرین و خوش و زبانی چون زبانه آتش. به دل، چون شیران و به زبان، چون شمشیر بران. دُرِّ مواعظ می‌سفت و در این آیت سخن می‌گفت...» (تصحیح مقامات حمیدی، ص ۴۵).

راوی مقامات حمیدی، خلاف راوی مقامات حریری گاه توصیفات جسمانی بسیار دقیقی را از خود ارائه می‌کند؛ چنانکه در مقامه « فی الغزو » ظاهر خویش را چنین وصف می‌کند:

« چون این شرح و تفصیل بشنیدم و این ترجیح و تفصیل بدیدم، عزم غزو درست کردم و از هرات قصد بست کردم. یمانی بر میان و عقیلی در زیر ران، داودی در بر و عادی بر سر و کمند تا بدار در بازو و سپر گیلی در پشت و قناتی عربی در مشت، با آفتاب هم سنان و با باد هم عنان...» (همان، ص ۴۰).

گفتنی است که حمیدی نیز در توصیف راوی خویش، همان اشتباه حریری را مرتکب شده است؛ زیرا راوی داستانهای وی به راحتی زبان به تحسین خود می‌گشاید؛ حال اینکه چنین عملی از دیدگاه منتقدان ادبیات داستانی جز در موارد استثنایی پذیرفتنی نیست؛ برای نمونه: راوی در مقامه « فی اللغز » این چنین زبان به تعریف خود می‌گشاید:

« پنداری در سر، که من صاحب ادبم و کامل صنعت عجم و عربم. مرا در هر کلامی مقالی است و در هر سخن مجالی، ...» (همان، ص ۵۳).

لازم به ذکر است که حمیدی، توصیف جسمانی را اغلب برای معرفی شخصیت اصلی و شخصیت راوی به کار گرفته است و در مورد شخصیت‌های فرعی، بیشتر، ویژگی‌های درونی و تپیی آنان را مطرح می‌سازد؛ چنانکه در مقامه « فی اوصاف البلخ » شخصیت‌های فرعی را چنین معرفی می‌کند: « ساداتی دیدم به اسلاف خود مقتدی و به انوار اجداد خود مهتدی، هر یک از میراث نبوت، صاحب نصاب و نصیب و در میدان فصاحت، جیاد و نجیب؛ بعضی در معرض ریاست و جمعی درمسند سیاست. قومی از ایشان « اغنیاء من التعفف » و فوجی از ایشان اسخیاء بلا تکلف » (همان، ص ۱۶۳، ۱۶۴).

ب: شیوه غیر مستقیم: وی در مقامه « فی صفة الشتاء » تواضع شخصیت اصلی را - با وجود دانش فراوانش - از زبان خود او چنین بیان می کند:

« اگر چه من در رتبت پایه ندارم و در این دکان سرمایه ندارم، اگر خواهی من این دُرّ را از قالب منثور به قالب منظوم آورم و شرط تلفیق و تطبیق نگه دارم و در معنی شدت این فصل وحدت این اصل در حسب حال به طریق ارتجال بسپرم و بپردازم» (همان، ص ۱۹۲).

هرچند حمیدی با استفاده از گفت و گو، برخی از ویژگیهای درونی شخصیت اصلی را نشان داده است در بیشتر موارد به هنگام مطرح شدن پرسشی درباره ویژگیهای شخصیت اصلی جز دانش وی، درباره موضوع داستان، هیچ رفتار و کلام قابل توجهی، که معرف شخصیت او باشد، از طریق گفت و گو به دست نمی دهد. این در حالی است که به هنگام گفت و گوی ابوزید، خواننده افزون بر نام و نسب، سن و خصوصیات خلقی و رفتاری حتی برخی از ویژگیهای فردی را وی، همچون: « زیر چشمی نگریستن » وی به هنگام گفت و گو و « نمایان شدن دندانهای زردش » را به وقت خندیدن، نمی تواند از نظر دور بدارد. روشن است که ارتباط خواننده با چنین شخصیتی بمراتب از شخصیت در مقامات حمیدی آسانتر است که خواننده حتی نامش را هم نمی داند. بنابراین در مقامات حمیدی اگر چه با برخی از اندیشه های شخصیت اصلی آشنا می شویم، این شناخت، همانند شناختی است که از نویسنده یک مقاله ادبی و یا یک سخنران در طول سخنرانش به دست می آوریم.

البته حمیدی در برخی از مقامات، قدرت خود را در تحلیل نفسانیات و افکار شخصیتها به نمایش گذارده است؛ چنانکه در مقامه «دهم» به گونه جالبی قدرت نفوذ عوام فریبان را مجسم می‌سازد و در مقامه «بیست و دوم» افکار تازه به دوران رسیده‌ها و خود ستایان را به نیکویی تشریح می‌کند (مقامه نویسی در ادبیات فارسی، ص ۱۱۹).

در بررسی اولیه و کلی می‌توان گفت آنچه موجب تمایز شخصیت پردازی حریری از حمیدی شده است و آن را بر شخصیت پردازی در مقامات حمیدی برتری می‌بخشد، این است که شخصیت‌های اصلی مقامات حریری دارای هویت مشخصی هستند و خواننده، آنان را با اسم و خصوصیات ویژه می‌شناسد؛ به گونه ای که اگر در حادثه‌ای نیز نامی از آنها به میان نیاید، شناسایی آنها با توجه به ویژگیهایشان کار مشکلی نخواهد بود؛ زیرا دو شخصیت اصلی مقامات حریری از نخستین مقامه تا آخرین آنها ثابت است و تغییری نمی‌کند. بنابراین، خواننده در مقامه‌های بعدی به کوشش دوباره برای شناسایی شخصیتها نیاز ندارد، بلکه بر شناختش از آنها افزوده می‌شود و انتظار وی از شخصیتها ارائه رفتاری معقول و متناسب با شناختی است که از آنها دارد.

پذیرش شخصیت پردازی در مقامات حریری

برای سنجش و ارزیابی شخصیت پردازی در ادبیات داستانی معمولاً به نکاتی مانند ثبات و استواری رفتار و سلوک آنان، داشتن انگیزه برای کنش و پذیرفتنی و قابل قبول بودن آنها، توجه می‌گردد» (عناصر داستان، ص ۸۵).

در مقامات حریری، شخصیتها همواره رفتار ثابت و یکسانی از خود نشان می‌دهند. نزدیکی « ابوزید سروجی» به شخصیت‌های داستان و تلاش برای هم‌نشین شدن با آنها به این دلیل است که آنها را فریب دهد تا به خواسته خویش دست یابد. ابوزید در فریب دادن دیگران تا آنجا پیش می‌رود که دوست صمیمی خود، یعنی حارث را نیز با آتش نیرنگ و مکر خود می‌سوزاند. چنین مسأله‌ای را در مقاله « کرجه» آشکارا می‌بینیم. در این داستان حارث به دلیل برهنه بودن و لرزیدن ابوزید در سرما به حالش دل می‌سوزاند و برای اینکه دیگران را به کمک کردن به او برانگیزاند، تنها پوستین خود را که بر تن دارد به وی می‌دهد. در نتیجه این عمل، دیگران نیز پوستین‌ها و جامه‌های پرنگار خود را به ابوزید می‌بخشند. پس از رفتن دیگران در پایان داستان، هنگامی که حارث از ابوزید می‌خواهد تا پوستینش را به وی برگرداند، ابوزید به او چنین پاسخ می‌دهد: «أما ردُّ الفروءِ فأبعدُ من ردِّ أمس الدابر و المیت الغابر»^۱ (شرح مقامات حریری، ج ۳، ص ۲۵۲) و حارث که تلاش برای برگرداندن پوستین را بی‌فایده می‌داند به زیبایی سخنان ابوزید بسنده می‌کند و از او جدا می‌شود و حال خود را چنین توصیف می‌کند: «فَفَارَّقْتَهُ وَ قَدْ ذَهَبْتُ فَرَوْتِي لِشِقْوَتِي وَ حَصَلْتُ عَلَى الرِّعْدَةِ طُولَ شَتْوَتِي»^۲ (همان، ص ۲۵۳).

در خلال چنین حوادثی در داستان، شخصیت حارث نیز برای خواننده شناخته می‌شود. او فردی شیفته ادب و سخنان ادیبانه است که دلیل نزدیکی و دوستیش با

^۱ - اما پس دادن پوستین از باز گرداندن دیروز و زنده کردن مرده، غیر ممکن تر است.

^۲ از او جدا شدم در حالی که پوستین را از دست داده بودم و می‌بایستی در سراسر زمستان از سرما بلرزم.

ابوزید نیز به دلیل همین علاقه‌اش به سخنان ادبی او و حلّ معماهای لفظی و بدیع است و به همین علت نیز نیرنگهای او را براحتی نادیده می‌گیرد.

حریری برای به حرکت درآوردن شخصیت‌های خود در جهت آفرینش حوادث داستانی از شیوه واقعگرایی استفاده کرده است. او بخوبی از نقش شخصیت‌های آگاه بوده و قصد داشته است تا افراد واقعی را بیافریند. وی به جز تشریح کنش داستان، می‌خواهد کاری کند تا خوانندگان، آن چنان با شخصیت‌های داستان مأنوس شوند که آنها را انسانهایی عادی تصور کنند که سخن می‌گویند، زندگی می‌کنند و در تکاپو و جنبشند.

از سوی دیگر شخصیت‌های مقامات حریری مطلق نیستند؛ به عبارت دیگر، نه نمونه مطلق خوبی و نیکوکاری هستند و نه دیو بدسیرت و شرور، بلکه ترکیبی از خوبی و بدی هستند.

ابوزید سروجی در عین حال که فردی فریبکار و نیرنگ باز است، رفتارهایی چون احسان، بخشش، مهمان‌نوازی، کمک کردن به دوست خود به هنگام سختی، امر به معروف و نهی از منکر... و دیگر رفتارهای نیکو از خود نشان می‌دهد که او را از حالت مطلق بودن بیرون آورده است. یا در وجود حارث، به رغم خوبی و صداقتش در دوستی، ویژگی‌هایی چون ناپسند داشتن فقرا و نیازمندان، پنهان نمودن راز فریبکاری ابوزید، هم پیاله شدن با ابوزید در میخوارگی و ... را مشاهده می‌کنیم. دیگر شخصیت‌های داستان نیز کم و بیش چنین ویژگی‌هایی را دارند؛ به عبارت دیگر، دارای ویژگی‌های انسانی هستند.

چنین شیوه‌ای در پرداخت شخصیت‌های حریری به سبک نویسندگان رئالیست نزدیک است. زیرا شخصیت در این سبک، زاییده و محصول شرایط عینی است. انسان در آثار رئالیستی، موجودی کاملاً اجتماعی است. بیش از هر چیز خاستگاه اجتماعی شخصیتها، راهنمای نویسندگان در آفرینش ویژگیهای آنها است. اما نویسندگان این سبک تنها به این ریشه یابی اکتفا نمی‌کنند و می‌کوشند به قهرمانان داستانهای خود ویژگیهای فردی ببخشند.

پذیرش شخصیت پردازي در مقامات حمیدی

اگر چه حمیدی با الگو برداری از شخصیت‌های مقامات حریری، شخصیت‌های داستانی خود را برگزیده، شخصیت پردازي وی در مقایسه با حریری به گونه‌ای مبهم صورت گرفته و همین امر موجب شده است تا احساسات خواننده آن چنانکه در برابر شخصیت‌های داستانی حریری برانگیخته می‌شود، شخصیت‌های داستانی حمیدی برای او جذابیتی نداشته باشد و رغبتی برای پیگیری سرنوشت آنان در خود احساس نکند. شخصیت‌های مقامات حمیدی نیز شخصیت‌های واقعی هستند و نویسنده آنها را از روزگار و زمانه خویش برگزیده است، ولی این شخصیتها ابعاد شخصیتی خویش را به نمایش نمی‌گذارند و به جای اینکه گفتارشان بیانگر ویژگیهای درونیشان باشد، بیشتر حالت سخنرانی و مقاله را به خود گرفته است. البته در برخی مقامه‌ها چون مقامه «سکباجیه»، نویسنده در پرداخت شخصیتها بسیار موفق عمل نموده است. شخصیتها چنان واقعی جلوه می‌کنند که نه تنها خواننده با آنها ارتباط برقرار می‌نماید، بلکه در برابر رفتارهایشان از خود واکنش نشان می‌دهد.

شخصیت مقابل در این داستان آن چنان پرگویی می‌کند که خواننده بی‌اختیار او را شبیه به کسانی می‌داند که خود با آنها روبه‌رو شده است و واکنش شخصیت اصلی را در برابر او تحسین می‌کند.

هر چند تعداد چنین شخصیت‌هایی در داستان حمیدی اندک است، می‌تواند گویای توان وی در شخصیت‌پردازی و بیانگر این واقعیت باشد که اگر حمیدی به جای توجه بیش از حد به لفظ پردازی و سبک به شخصیت‌پردازی می‌پرداخت، داستانهایش بسیار مؤثرتر گردید.

آن گونه که گذشت، حریری در مقامات خویش، شخصیت اصلی و شخصیت راوی را بیش از شخصیت‌های دیگر مورد توجه قرار داده است. اگر چه حمیدی نیز در داستانهای خود به شخصیت اصلی اعتبار بیشتری بخشیده است، ناشناخته ماندن هویت شخصیت اصلی به دلیل ضعف شخصیت‌پردازی، ارتباط خواننده را با او مشکل ساخته است؛ لذا خواننده ترجیح می‌دهد، تنها نقش شنونده‌ای را ایفا کند که در مجلس سخنرانی حضور دارد بی‌آنکه واکنشی نسبت به سخنران از خود نشان دهد و پس از ترک جلسه سخنرانی، تنها همان کلام سخنران است که بر او اثر می‌گذارد.

حمیدی در پرداخت شخصیت راوی نیز چندان موفق عمل نکرده است. این شخصیت به استثنای چند مقامه، تفاوت چندانی با شخصیت‌های فرعی ندارد و تنها ویژگی که شاید کلیدی برای بازگشایی قفل بسته درونش باشد، عشق او به سفر و همراهی با دوستانش برای بهره‌گیری از شور و عشق دوره جوانی است. نویسنده جز این هیچ تصویر ذهنی دیگری به دست خواننده نمی‌دهد.

شخصیتها در مقامات حمیدی همچون مقامات حریری مطلق نیستند. شخصیتهای اصلی در عین حال که دانشمند و فرزانه هستند، همواره دچار نوعی غرور و تکبر می شوند و با واژه‌هایی درصدد تحقیر طرف مقابل خویش برمی آیند. عباراتی چون « ای جوان نوآموز »، « ای جوان نادان »، « ای پیر عمر فرسوده و عالم بیهوده »، « ای جوان گزافگوی لافجوی » (تحصیح مقامات حمیدی، ص ۱۸۵ و ۱۲۵ و ۸۶ و ۳۴) یا برای نمونه در مقامه « سکباجیه » شخصیت مقابل با وجود اینکه بسیار مهمان نواز است با پرگویی قصد دارد ثروت و دارایی خویش را به رخ مهمانش بکشد. چنین رفتارهایی، شخصیتهای مقامات حمیدی را از حالت مطلق بودن در آورده است.

بنابراین شخصیت‌پردازی در مقامات حمیدی به دلیل وجود شخصیت‌های بی‌هویت، گوناگون و متعدد، دچار از هم گسیختگی شده است. از سوی دیگر راوی نیز اطلاعات خود را در مورد این شخصیتها به شکلی مبهم به خواننده ارائه کرده است.

انواع شخصیت در مقامات حریری و حمیدی

۱- شخصیت ایستا

همه شخصیتها در مقامات حمیدی و شخصیت‌های فرعی در مقامات حریری، شخصیت ایستا هستند؛ چه اینکه در این شخصیتها هیچ تغییر قابل توجهی، چه در طول داستان و چه در پایان آن، مشاهده نمی‌کنیم. دلیل ایستا بودن شخصیتها در مقامات حمیدی این است که شخصیتها در معرض حوادث مهمی قرار نمی‌گیرند تا واکنش قابل توجهی از خود بروز دهند و اگر گاهی تغییری در آنها پدید می‌آید، سطحی است. همچنین می‌توان «زمان کوتاه» داستانهای

مقامات حمیدی، «عدم ارتباط میان آنها»، «متعدد بودن شخصیتها به تناسب موضوع» و «محدود بودن داستان به یک حادثه» را از دیگر عوامل ایستا بودن شخصیت‌های داستانی حمیدی دانست.

شخصیت‌های فرعی در مقامات حریری نیز اگر چه سخنانی را مبنی بر تغییرات جزئی در پایان برخی داستانها به زبان می‌آورند، نشانه‌هایی که گویای تغییرات اساسی در آنها باشد به چشم نمی‌خورد.

۲- شخصیت‌های پویا

در داستانهای حریری بر احوالی می‌توان دو شخصیت «حارث بن همام» و «ابوزید سروجی» را در طیف شخصیت‌های پویا جای داد؛ زیرا این دو شخصیت در حال پیدا شدن، تکوین یافتن و از حادثه‌ای به حادثه دیگر رفتن، دگرگون شدن و دگرگون کردن هستند؛ بنابراین، جنبه ایستا ندارند.

از سوی دیگر این دو شخصیت، جنبه‌های انسانی را بهتر به نمایش می‌گذارند؛ زیرا انسان، موجودی پویا و در حال است؛ حوادث بر او تأثیر می‌گذارد و او را دگرگون می‌کند؛ وقایع و تغییرات اجتماعی، خصوصیات اخلاقی و روحی وی را متحول می‌سازد؛ هم‌چنانکه وی حوادث را تحت تأثیر قرار می‌دهد و تحولات اجتماعی را موجب می‌شود.

شخصیت ابوزید در روند داستان، حوادث بسیاری را پشت سر می‌نهد. این حوادث بتدریج بر ویژگی‌های روحی و روانی وی اثر می‌گذارد و سرانجام وی را بکلی دگرگون می‌کند. این دگرگونی آن‌چنان عمیق است که در پایان داستان وقتی حارث

به دیدن ابوزید می‌رود، وی را کاملاً متفاوت باحالتی می‌بیند که در مقامه نخست داشته است.

راوی داستان- حارث بن همام- نیز در مسیر حوادث داستان، دگرگون می‌شود. وی نماینده اکثریت جامعه است که براساس ظاهر افراد درباره او داوری می‌کنند و ارزشهای درونی فرد را نادیده می‌انگارند. حارث در طول داستان بتدریج چنین دیدگاهی را به کناری می‌نهد و در بسیاری موارد، دست‌یاری به سوی ابوزید دراز می‌کند. گاه با اکسیر مهر و صداقت و گاه با بیشتر سرزنش و اهانت، روح او را از سیر در دنیای فریب و نیرنگ به حرکت درعالم راستی و درستی و دوستی فرا می‌خواند تا همگام با تحول خویش در دگرگونی ابوزید نیز سهم بسزایی را ایفا کند.

۳- شخصیت نوعی در مقامات

شخصیت نوعی یا تیپ، نشان‌دهنده خصوصیات گروه یا طبقه‌ای از مردم است که او را از دیگران متمایز می‌کند. چنین شخصیتی می‌تواند مصداقی برای طبقه و همانندان خود باشد.

همه نویسندگان برای آفرینش شخصیت نوعی، ویژگیهای واقعی را از چند نمونه واقعی و زنده می‌گیرند و با هنرمندی با هم ترکیب می‌کنند تا این قالب شخصیتی آفریده شود.

«تیپ» یک «غریبه آشنا» است؛ «آشناست» به این علت که خصایص و ویژگیهای پدیده‌های واقعی را نشان می‌دهد و «غریبه است» به این دلیل که این خصایص و ویژگیها در شخصیت فرد یا در تصویر نوینی از زندگی که حاصل خلاقیت

هستند، تمرکز می‌یابند» (پایه های هنرشناسی علمی، ص ۸۲). هدف اصلی حریری که نشان دادن ویژگیهای طبقات اجتماعی در عصر عباسی است، سبب شده است تا وی از سویی به سیر تحول و دگرگونی شخصیتی و فردی شخصیتها نظرافکند و از سویی دیگر ویژگیهای طبقاتی آنان را مورد توجه قرار دهد. چنین شیوه‌ای در مورد همه شخصیتهای مقامات حریری، کم و بیش صادق است.

برخلاف حریری، که در آفرینش شخصیتهايش به هر دو جنبه فردی و نوعی توجه داشته است به نظر می‌رسد هدف حمیدی از خلق شخصیتها، تنها، نمایش تپهای شخصیتی روزگارش بوده است. تپهایی چون فقیه، ادیب، طبیب، قاضی، صوفی، منجم که وی با ارائه آنها فرصتی جسته است تا تصویری از محیط عصر خود و ویژگیهای مردم زمانه‌اش، نمونه‌هایی از اندیشه‌ها و آداب و رسوم معاصران خود را مجسم سازد و گاه مواردی از دیدگاه‌های انتقادی خود را توجیه کند.

حضور شخصیت اصلی و شخصیت راوی در همه داستانها بدون ویژگی منحصر به فردی که بیانگر فردیت آن دو باشد، گویای این نکته است که شخصیتها، تپهایی کلی هستند با صفات کلی که در افراد آن تپ مشترک است. این در حالی است که برای حریری، فرد نیز اهمیت دارد. به همین دلیل می‌توان ادعا کرد که حریری در توصیف فرد انسانی در مقامات خویش، هنرمندانه عمل کرده است. توصیفات فردی او از ابوزید تداعی کننده برخی توصیفات فردی در داستانهای کوتاه امروزی است؛ توصیفی مانند:

« فحین سفر عن آدابِه و کشر عن آئیابه، عرفت أنه ابوزید بحسن ملحه و قبح قلحه... »^۱ (شرح مقامات حریری، ج ۳، ص ۲۶۱). که می توان این را یادآور توصیفهای «صادق هدایت» دانست؛ آنجا که شخصیت اصلی خود را این گونه معرفی می کند:

«دندانهای عاریه که هر وقت می خندید یک پارچه طلای چرک بیرون می افتاد، قیافه او را تکمیل می کرد» (حاجی آقا، ۱۳۳۰ ه. ش، ص ۳۶).

۴- شخصیت ساده و پیچیده

حریری در داستانهای خویش از هر دو طیف شخصیت استفاده نموده است. شخصیت‌های فرعی در داستانهای حریری اغلب شخصیت‌های ساده‌ای هستند که همواره از خود یک رفتار را نشان می دهند.

به رغم الگوپذیری حمیدی از شخصیت‌پردازی حریری، شخصیت‌های مقامات حمیدی را می توان در طیف شخصیت ساده جای داد؛ زیرا خواننده در هر داستان به محض ورود شخصیت، می تواند آنها را بشناسد و کنش و واکنششان را حدس بزند. شاید گزینش چنین شخصیت‌هایی به این دلیل باشد که هدف نویسنده، شخصیت‌پردازی و پرداختن به ابعاد وجودی آنها نبوده، بلکه تلاش نویسنده ارائه کلامی زیبا بوده است که در دهان شخصیت‌هایش قرار می دهد. بنابراین می توان گفت، میل و گرایش حمیدی به القای آموزه‌ها موجب شده است تا شخصیت‌های داستانش یک بعدی آفریده شوند.

۱- آن‌گاه که شخصیت خود را آشکار نمود و لب به سخن گشود از سخنان زیبا و زردی دندانهایش دانستم که او ابوزید است.

شخصیت «ابوزید سروچی» در مقامات حریری را باید در طیف شخصیت‌های پیچیده جای داد. این شخصیت دارای ماهیت چند گانه‌ای است که هم از بدی سخن می‌گوید و هم از خوبی؛ هم کارهای ناشایست و اشتباه از او سر می‌زند و هم مانند انسانهای وارسته به کارهای نیک و شایسته مبادرت می‌ورزد.

شخصیت ابوزید اگر چه می‌تواند نمونه‌ای برای تیپ خود باشد در رفتار و کنش‌هایش در حوادث داستان، موارد بسیار خاص و منحصر به فردی وجود دارد که شخصیت او را پیچیده می‌سازد و از تیپ بودن جدا می‌کند.

شخصیت راوی در مقامات حریری یعنی حارث بن همام نیز دارای شخصیتی پیچیده است. وی در عین حال که رفتار همتراز با تیپ و طبقه اجتماعی خود نشان می‌دهد، شیفته رفتارهای ابوزید، نماینده طبقه پایین جامعه است. رفتارهای وی نیز در بسیاری موارد خواننده را با شگفتی روبه‌رو می‌سازد. با وجود اینکه با فریب و نیرنگ سخت مخالف است، بر روی فریبکاری سرپوش می‌گذارد. در یک داستان، خود طعمه فریب ابوزید می‌گردد و در پایان داستان، بسیار آزرده خاطر می‌شود و بنا بر ظاهر قضیه، باید چشم دیدن او را نداشته باشد؛ حال اینکه در داستان بعدی با دیدن ابوزید چنان خرسند می‌گردد که گویی آرزویی جز دیدار وی نداشته است؛ در یک داستان او را از میخوارگی و پناه بردن به میخانه کاملاً باز می‌دارد و در داستان دیگر، خود هم پیاله او می‌شود.

نتیجه

حریری و حمیدی با درک اهمیت نقش «شخصیت» در داستان، کوشش کرده اند تا از تمام ظرفیتهای شخصیت‌های داستانهای خود بهره‌گیری کنند؛ ولی حریری در کوشش خود موفقتر بوده است؛ زیرا توانسته است با ایجاد کشش و جذابیت در شخصیتها، خواننده را به پیگیری ادامه داستان وادار کند و او را در حوادث داستان شریک گرداند در حالی که چنین شیفتگی در خوانندگان مقامات حمیدی دیده نمی‌شود.

وجود تحرک و پویایی در شخصیت‌های حریری که سبب شده است تا داستانهای او رو به جلو برود، موجبات سرزندگی و نشاط را در بافت کلی داستانهای وی فراهم آورده است ولی در داستانهای حمیدی به دلیل نبودن این پویایی در شخصیتها از سرزندگی نشانه محسوسی دریافت نمی‌شود.

به رغم برتری نسبی حریری در شخصیت پردازی، می‌توان هر دو مقامات حریری و حمیدی را نمادی از غنای ادبیات کهن مشرق زمین دانست.

پی نوشت:

۱- انواع شخصیت بر اساس ماهیت و نقش آن: بر اساس ماهیت، اشخاص داستان در جریان وقایع داستان به دو صورت زندگی می‌کنند: یا تا به آخر داستان هیچ تغییری نمی‌کنند (شخصیت ثابت و ایستا، static) و یا در آخر داستان به نحوی متحول می‌شوند (شخصیت پویا، dynamic). بنا بر تقسیم‌بندی دیگری، شخصیت‌های داستان یا ساده و مسطح (flat) هستند یا گرد و جامع (round). شخصیت ساده را در یک جمله می‌توان معرفی کرد ولی شخصیت کامل و جامع از خلق و خوی پیچیده برخوردار است و او را نمی‌توان به سادگی شناخت یا توصیف کرد.

شخصیت‌ها بر اساس نقشی که در طرح داستان برعهده دارند؛ انواعی بدین شرح را در بر می‌گیرند: شخصیت اصلی، شخصیت مخالف، شخصیت فرعی، شخصیت نمادین و شخصیت قراردادی. در اینجا بر حسب نیاز فقط به تعریف چند نوع بسنده می‌کنیم: شخصیت اصلی (protagonist)، شخصیت اول داستان است. شخصیت اصلی را گاه قهرمان (hero) می‌نامند. شخصیت مخالف (Antagonist) شخصیت معارض شخصیت اصلی است. شخصیت نوعی (minorcharacter)، شخصیتی است که مجسم‌کننده خصوصیات و مشخصات گروه یا طبقه‌ای از مردم است. (ر.ک. به: سیماداد. فرهنگ اصطلاحات ادبی، انتشارات مروارید، ۱۳۸۲ ه.ش.).

منابع و مأخذ

- ۱- ابن منظور. (۱۳۵۷). *لسان العرب*. بی جا. دار صادر.
- ۲- انزابی نژاد، رضا. (۱۳۷۲). *تصحیح مقامات حمیدی*. چاپ دوم. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۳- پرین، لورانس. (۱۳۷۸). *ادبیات داستانی*. ساختار. صدا و معنی. ترجمه حسن سلیمانی و فهیمه اسماعیل زاده. تهران: انتشارات رهنما.
- ۴- حریری، فارس ابراهیمی. (۱۳۷۲). *مقامه نویسی در ادبیات فارسی*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۵- الشریشی، ابی العباس. (۱۹۹۸). احمد بن عبدالمؤمن القیسی. *شرح مقامات حریری*. بیروت: المكتبة المصرية
- ۶- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۳). *انواع ادبی*. چاپ سوم. تهران: انتشارات فردوسی.
- ۷- داد، سیما. (۱۳۸۲). *فرهنگ اصطلاحات ادبی*. تهران: انتشارات مروارید.
- ۸- زیس، آونز. (۱۳۶۰). *پایه های هنر شناسی علمی*. ترجمه ک. م. پیوند. تهران: بی نا.
- ۹- فولادی، خیام. (۱۳۷۷). *عناصر داستان های علمی - تخیلی*. تهران: نشرنی.
- ۱۰- کنی. ویلیام پاتریک. (۱۳۸۰). *چگونه ادبیات داستانی را تحلیل کنیم*. ترجمه مهرداد ترابی نژاد و محمد حنیف. تهران: نشر زیبا.
- ۱۱- میر صادقی، جمال. (۱۳۷۶). *ادبیات داستانی*. چاپ سوم. تهران: انتشارات سخن.
- ۱۲- _____ (۱۳۷۶). *عناصر داستان*. چاپ سوم. تهران: انتشارات سخن.
- ۱۳- یونسی، ابراهیم. (۱۳۵۱). *هنر داستان نویسی*. چاپ دوم. تهران: انتشارات امیرکبیر.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی